

دکتر میرسپاسی استادروانی

ناصرجم گنت بجز غم چه هنر دارد «عشق»
گنتم : ای خواجه غافل هنری بهتر از این؟!
(حافظ)

هنر عشق

یا

فرود یکسیم و نوروزها

میان تئوریهای مختلفی که درباره علل روان زائی نوروزها وجود دارد از همه معروف تر که شیوع عام یافته است توجیه روانکاویانه مکتب فروید میباشد. و برای فهم توجیه این مکتب لازم است قبلا مختصری راجع به فرویدیسیم بحث کنیم:

صرف نظر از جنبه افراطی عقاید مکتب فروید میتوان آنرا چنین خلاصه کرد:

شخصیت انسانی هم از آغاز زندگی تابع کنش و واکنش سه عامل است. نهاد یا «اید» من. یا «موآ» یا «اگو» و ابرمن یا «سورموآ» یا «سوپراگو».

نهاد یا «اید» کلیه تمایلات، آرزوها و خواسته های انسانی است که در مراحل مختلف زندگی و موقعیت های متفاوت در انسان پیدا و به نیروی شگرف

«لیبدو» میخواهد تحقق یابد. اگر پوئی ز اسئل تا به عالی نیایی ذره ای زین میل خالی «وحشی»

هرقدر در تاریخ انسان عقب تر رویم و بشر های اولیه نزدیکتر شویم می بینیم تحقق آمال و آرزوها و خواسته های آنها کمتر بسد و مانع و قیود اجتماعی برمخورده و هرقدر انسان در دوره تکامل خود، اجتماعی تر میشده است قیود و مقررات بیشتری سد راه خواسته های او میگرددیده بطوریکه بشر امروزی که روزبروزبیشتر اسیراجتماع و قیود آن میشود در ارضاء و اشباع هر یک از خواسته های خود بسد و مانع برخورد میکند و خواسته های فردی برابر خواسته های اجتماعی ناچار سپر

می‌اندازد .

«ابرن» قسمتی از شخصیت ماست که میکوشد ضمن احترام به مقتضیات اجتماعی خواسته های انفرادی ما را مهیا ممکن راضی و قابل قبول مقتضیات اجتماعی کند . در واقع من حکم میانجی را دارد و میکوشد بین نهاد که خواهان تحقق آرزوهای خود بهر قیمتی است و ابرمن که قاضی خشک و قشری و بی‌گذشت و خواهان احترام و اجراء قیود اجتماعی است آشتی برقرار کند. «ابرن» در حکم مدافع سرسخت و بی‌اغماض مقررات اجتماعی ما است و اگر خواسته ها و آرزوهای انفرادی تضادی با اجتماع داشته باشد بی‌توجه بامیال ما ابرمن میکوشد قیود و مقررات را تقویت و تایید و برابر خواسته های ما سد و مانع ایجاد کند . نهاد میخواهد و ابرمن نمیخواهد .

بصدا جان ارزد آن ساعت که جانان

نخواهم گوید و خواهد بصد جان

«نظامی»

اینک که سه جنبه شخصیت فعال را شناختیم باید جنبه های مختلف شعوری را نیز شرح دهیم :

خیلی پیش از فروید و شیوع مکتب وی «من آگاه» یا «من بخود» یا شعور روشن یا بالاخره «کنسیانس» معلوم

روانشناسان کلاسیک بوده است . ولی نسبت به «من نابخود» یا ضمیر تاریک یا «انکونسیانس» با آنکه اطلاعات اجمالی از او داشتند مفهوم آن چندان روشن نبود .

در روانشناسی کلاسیک شعور را چنین تعریف میکنند: آگاهی انسان از جریانات و احوال نفس خویش از وجدان ، فکر و اراده - و لاشعور را چنین تعریف میکردند : عدم آگاهی از جریانات و احوال نفس خویش از وجدان ، فکر و اراده . و شعور بینابین عبارت بود از نیمه آگاهی از احوال و جریانات نفس . برای تشریح این سه حالات مختلف شعوری مثالی میزنند :

شمعی روشن را در شمعدانی فرض کنیم در اطافی که شمع روشن است از نظر تاریکی و روشنایی سه منطقه خواهیم یافت ، منطقه روشن ، منطقه تاریک و منطقه تاریک روشن .

آنچه در منطقه روشن قرار دارد می‌بینیم ، حس میکنیم ، در می‌یابیم ، و آنچه که در منطقه تاریک است یا نیست نمی‌بینیم ، حس نمیکنیم در نمی‌یابیم . و در منطقه تاریک روشن چیزهایی می‌بینیم که چون صراحت ندارد تشخیص صحیح نمیدهیم و آگاهی اجمالی از آن داریم منطقه روشنایی ،

شعور روشن، منطقه تاریک، شعور تاریک؛ منطقه تاریک و روشن، شعور بینابین است. با همه این توضیحات در روانشناسی قدیم اگر شعور روشن کاملاً معلوم بود، شعور تاریک و تاریک روشن کاملاً شناخته نشده بود و باید اعتراف کرد که در مجموعه کارهای علمی فروید آنچه بیشتر جالب بوده و به بهترین وجهی کمک در فهم مسائل روانی نموده است همانا تعریف ضمیر ناخود، لاشعور یا شعور تاریک است و ما بترتیب اهمیت، اصول روانشناسی فروید را در سه اصل ذکر میکنیم.

در دستگاه روانشناسی فروید اصطلاحات شعور روشن و تاریک مورد قبول واقع شد ولی برای اصطلاح «سوب کنسیانس» اصطلاح «پرکنسیانس» یا نزدیک شعور را پذیرفتند.

اصل اول - شعور تاریک: برخی شعور تاریک را عمل و وظیفه الاعضائی دستگاه عصبی بی محرک خارجی می‌شناسند. فروید میگوید بفرض اینکه محرک خارجی در کار نباشد، آیا محرک داخلی ای وجود ندارد و معتقد است که شعور تاریک برخلاف رای اغلب روانشناسان کلاسیک حفره ای خالی و تاریک نیست و اگر در منطقه تاریک شمع

مثال بالا، ما چیزی نمی‌بینیم و حس نمیکنیم ندیدن ما دلیل بر نبودن چیزی در آنجا نیست چه بسا که در منطقه تاریک هزارها چیز باشد و ما نه بینیم، فروید معتقد است که منطقه لاشعور سیاه و تاریک هست ولی خالی نیست و نه تنها خالی نیست بلکه پر است هزاران هزار وجدانیات. آنقدر پر است که هرگاه مانعی در کار نمی‌بود لاشعور از شدت امتلاء میترکید. پر است از تجربه های زندگانی پیشین خاطرات، آثار و حوادث گذشته، احساسات حاصل از آن حوادث و بالاخره کلیه امیال و آرزوهای اشباع نشده ایام گذشته.

«امروز جمال تو طرح دگر افتاده است»
 «چین و شکن زلفت آشت تر افتاده است.»
 «و این محتویات خاطرات»
 «آشته و ژولیده، سرگشته و شوریده»
 «پیچان و پریشیده در یک دگر افتاده است»
 «بس چین و شکن بینم در زلف تو از هر سو»
 «کاندر پس یکدیگر زیر و زبر افتاده است.»
 «چین و شکن و حلقه، پیچ و گره و عقده»
 «خم در خم و چین در چین گرد کمر افتاده است»
 این چین و شکن و حلقه، پیچ و گره و عقده خم در خم و چین در چین، این آرزوهای رانده شده و ناکامیها خواه بر اثر فشار قیود و مقررات اجتماعی و خواه بر اثر عدم امکان تحقق، از شعور

«يك جهان دلپسته بر هر تار مولی یافتیم» پس محتوی لاشعور را يك جهان دلپسته و يك عالم دل شکسته تشکیل میدهد. شان فروید در اصل اول تعریف و تشخیص این محتویات است.

باید توجه داشت که آمال زنده بگور ما منحصرأ بصورت عاریتی پی پریشانی (نوروز) متظاهر نمیشود بلکه بصورت مختلف در زندگی عادی و جاری نیز جلوه گری میکنند: اعمال غیر ارادی ما که معمولاً توجهی بدان نداریم، اشتباهات لفظی، خطایای کتبی و قرائتی ما هم— چنانکه فراموشی ها و حواس پرتی های روزانه ما، بزعم فروید جلوه ای از امیال فرو ریخته و مردود است که بمناسبتی از لاشعور به بیرون درز کرده است. ممکن است امیال و آرزوهای ما که رانده میشود دائماً و بخودی خود مغصیت و گناه و غیر قابل اعتراف نباشد ولی بهر حال کافی است که با اخلاق و مقررات اجتماعی در تنافی باشد تا واپس رانده گردد. بنا به مکتب فروید خوابها رویاها و چوئی و چگونگی آن نیز مظهری عاریتی از زنده بگوران لاشعور است. کلیه اعمال ما در حکم نوشته بی امضائی است که نویسنده آن ضمیر ناشناس است و اثر آن آشکار از تولید زنده بگوران یا خواسته های

روشن ما خارج و در لاشعور یا ضمیر نابخود یا باصطلاح دیگر در قبرستان آمال ما زنده بگور میشود، زنده بگور اینکه دائماً در تزیید بوده در لاشعور تل انبار میگردد. قبرستان لاشعور ساکت و خموش و غیر فعال نیست. فعالیتی شدید آنجا حکمفرماست زیرا خواسته های ما چون بمانع برخورد با احساسی ناگوار توام باضطراب بدرون لاشعور رانده میشود و آنجا با سایر رانندگان همدرد و همکار میشود. آنجا با هم، امیال فرو ریخته ما، دمسازها میکنند، توطئه ها می چینند و همینکه موقعیت مناسبی یافتند با تمام نیروی انقلابی خویش تظاهر مینمایند و چون بصورت واقعی خویش عبورشان از مرز ضمیر روشن ممکن نیست لباس عاریتی می— پوشند و پاسبان مراقب را قریفته بصورت انواع بیماریها و نوروها در ضمیر روشن تجلی میکنند و گویند:

«غری از سنگ حوادث سوده گشتم چون غبار»
«تا بامداد نسیمی ره بکوئی یافتیم.»
«رهی»

مدتها امیال رانده شده در ضمیر تاریک با سنگ حوادث سائیده میشود تا بامداد نسیم «موقع مناسب» بکوی «ضمیر روشن» راه یابد.
«چون صبا در زیر زلفش هر کجا کردم گذار»

دیگری است ، هریک از دیگری نیرو میگیرد ، مظاهر حیاتی روشن ما مرکب است از اجزائی که در ضمیر تاریک آماده و ساخته شده ، حیات روحی ما ادامه واستمرار دارد و قانون علیت مظاهر روشن و تاریک ما را بهم پیوستگی و ارتباط میدهد .

اصل سوم - مطلب دیگری که در روانشناسی فروید تازگی دارد اصل سومی است که برخلاف دو اصل قبلی که تقریباً قبولیت عامه یافته است به بسیاری مخالفت ها و مقاومت ها برخورد کرده است . و آن مسئله اثر فوق العاده غرائز جنسی در فعالیت حیاتی و مظاهر روانی انسان میباشد . گزینه جنسی را پایه ، اساس ، موجب و علت تمام فعالیت های انسان دانستن البته نمیتواند مورد قبول عموم دانشمندان قرار گیرد و بهمین جهت هم بود که فروید و مکتب او توجیحات و تفسیرات مفصلی راجع به شهوت جنسی و شهوت جنسی کودک کرده اند .

خلاصه نظر فروید اینست که گزینه جنسی نیرومندی که خواهد بهر قیمت شده تحقق یابد وجود دارد که هم از آغاز زندگانی پیدا و مراحل مختلفی را در جریان تکامل خود - از شهوت

سرکوفته ما در ضمیر تاریک بیماریهای روانی و نوروها وغم ها نتیجه میشود. پس غیر غم «لیبی دو» و عشق هنرهای دیگری هم دارد .

اصل دوم - مسئله دیگری که از اصل اول نتیجه میشود موضوع : **ادامه و استمرار حیات روانی و وجود قانون علیت و حکومت آن بر تمام آثار و پدیده های روانی است .**

همچنانکه با تعریف و شرح محتویات لاشعور دیگر این اصطلاح اسرار آمیز نبوده میدانیم از آن لفظ چه مفهومی در نظر است و دیگر ضمیر روشن حقیقت واقعی است مرکب از هزاران اجزاء « بر لبش قفل است و بردل رازها »
« لب خعوش و دل پر از آوازها »

ضمیر روشن و تاریک ما باهم بی ارتباط نیست و رابطه علیت ثابت و مسلمی تمام مظاهر روانی ما را از تاریک و روشن بهمی پیوندد و علت و منبع و ریشه و اصل و اساس تمام مظاهر روحی روشن ما از ضمیر تاریک ریشه میگیرد و « صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی »

پس اصل دوم عبارتست از اینکه قطع و فصل و جدائی بین دو ضمیر روشن و تاریک وجود ندارد ، یکی دنباله

نیست. بهر حال چون منظور ما بررسی انتقادی از عقاید فروید نیست بلکه بیان عقاید این مکتب می باشد بذکر این خلاصه اکتفا میکنیم که غرائز جنسی در روانشناسی فروید در نهایت درجه اهمیت قرار دارد و معتقدند تمام کژخوئی ها بحالت کمون در کودک موجود است و هر کودک بالقوه همه کژخوئی ها را دارا می باشد منتهی پرورش و آموزش باعث میشود که این کژخوئی ها در اطفال سالم از بین برود و نیروی او متوجه مسایل مفید و عالی اجتماعی گردد و در اشخاص غیر طبیعی کژخوئی متظاهر میشود. یا گاهی بصورت بیماریهای روانی جلوه میکند، گاهی هم بصورت کژخوئی و هم بصورت بیماری روانی و هم بصورت اعتلا و آفریدن شاهکارهای جاوید جاوه گر میشود.

«هر لحظه بشکای بت عیار در آید.»



اینک با در دست داشتن اصول فروید یسم، از دیدگاه مکتب فروید پی پریشانی ها یا نوزو ها را میتوان چنین تعریف کرد:

چون خواسته ها و آرزوهای جنسی ما بمانع برخورد و رانده شد و فرو

دهان (۱) مقعدی (۲) و خو دوستی (۳) تمایل به جنس مخالف (۴) تمایل به جنس موافق (۵) و بالاخره شهوت بالغ (۶) - میگذرانند. و طی این مراحل تابع نظم و سلسله مراتب بوده و همیشه نیروی شگرف پنهانی ای تکامل آنرا تسهیل و کمک میکند. این نیرو را «لیبدو» (۷) اصطلاح کرده اند و آمال و آرزوهای که در لاشعور رانده میشود همه رنگ جنسی دارد و خلاصه شهوات جنسی ماست که بعلت تناقض با امکانات و قیود اجتماعی سرخورده و در ژرفنای لاشعور دفن میشود.

«لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد»
 «که نام آن نه لب لعل و خط رنگاری است»
 بلکه نام آن لیبدو می باشد.

مسایل جنسی را اصل دانستن و سایر غرایز را ناچیز انگاشتن چنانکه مکتب فروید معتقد است صحیح نیست. شاید در دوره ای از ادوار زندگی مسایل جنسی برای انسان در درجه اول قرار داشته باشد ولی انسان در ادوار مختلف زندگی مسائل مورد توجهش تغییر میکند و همیشه مانند نوجوان تازه بالغ تمام هوش و حواسش متوجه «لیبدو» خود

ابن‌ابن‌مکتب فروید نروزها یکنوع حالت منحرفی شناخته میشود که در پیدایش آن حالت مطلقاً اراده بیمار دخالتی ندارد بلکه عقده‌های روحی است که باعث ظهور آن حالت شده درمان نروزها طبق این نظر حل عقده و باز کردن گره‌های روحی است . و نیز فروید ثابت کرد که این عقده‌ها خیلی زود در ادوار نخستین زندگی کودک پیدا میشود و عقده ادیب یکی از انواع آنست .

دیگر وقتم تمام شد و
«تلقین و درس اهل نظریه اشرار است»
«گفتم کنایستی و مکرر نبی کنم»

نشست ، چون با این ناکامی اضطراب و نگرانی توام است در لاشعور این رشته آرزوهای فرو ریخته گره میخورد ، گره کور میخورد . کلافه نخ سردرگم میشود این گره و پیچ و حلقه و خم و چین رامکتب فروید «کمپلکس» اصطلاح کرده است و معتقد است با کاوش در خاطرات بیمار و بوسایل مختلف سرانجام سر نخ پیدا ، گره کور آشکار ، کار فرو بسته گشوده خواهد شد و این همان روش روانکاوای یا روان شکافی یعنی پسیکانالیز (۸) معروف میباشد که روشی است درمانی .

8_ psychoanalyse

در این روش درمانی بیمار را در یک فضای امن و بی‌خطر قرار میدهند و از او می‌خواهند که هر چه در ذهنش می‌گذرد بگوید. این فرآیند به نام «تلقین» شناخته می‌شود. فروید معتقد بود که بسیاری از مشکلات روانی ناشی از عقده‌های حل نشده در کودکی است. بنابراین، با شناسایی و حل این عقده‌ها، بیمار می‌تواند به سلامت روانی دست یابد. این روش درمانی بر پایه «تلقین و درس اهل نظریه اشرار است» استوار است. فروید همچنین معتقد بود که «گفتم کنایستی و مکرر نبی کنم» بیانگر این است که در این روش درمانی، بیمار باید بتواند با عقده‌های خود روبرو شود و آنها را حل کند. این فرآیند به عنوان «تلقین و درس اهل نظریه اشرار است» شناخته می‌شود.

در این روش درمانی، بیمار را در یک فضای امن و بی‌خطر قرار میدهند و از او می‌خواهند که هر چه در ذهنش می‌گذرد بگوید. این فرآیند به نام «تلقین» شناخته می‌شود. فروید معتقد بود که بسیاری از مشکلات روانی ناشی از عقده‌های حل نشده در کودکی است. بنابراین، با شناسایی و حل این عقده‌ها، بیمار می‌تواند به سلامت روانی دست یابد. این روش درمانی بر پایه «تلقین و درس اهل نظریه اشرار است» استوار است. فروید همچنین معتقد بود که «گفتم کنایستی و مکرر نبی کنم» بیانگر این است که در این روش درمانی، بیمار باید بتواند با عقده‌های خود روبرو شود و آنها را حل کند. این فرآیند به عنوان «تلقین و درس اهل نظریه اشرار است» شناخته می‌شود.